



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه تفسیر توره ربای خیم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

تفسیر هفتگی توره - سال ۵۷۸۷

A Story of Heaven and Earth

Noach

نوح: داستانی از آسمان و زمین

داستان برج بابل، بین ماقبل تاریخ بشریت در کل و عهد با ابراهیم به صورت خاص اتفاق می افتد و یکی از چرخشگاه های روایت های توره است. این داستان از نظر دورنمایی که توره از عوامل انحراف تمدن ها و جوامع به دست می دهد، جنبه مرکزی دارد.

خود داستان در ۹ آیه بیان می شود: شاهکاری فشرده و موجز از بیانی پر از شگردهای ادبی و نکات فلسفی. نخستین نکته این که پیش زمینه تاریخی آن به صورت استثنایی، دقیق است. برج یا زیگورات، بزرگترین نماد دولتشهرهای میانرودان در دشت های سُفَلای میان دجله و فرات است و گهواره تمدن به شمار می رود. آنجا بود که انسان ها برای نخستین بار اسکان یافتند، کشاورزی به راه انداختند و شهرها را ساختند.

توره از راه توجه به امری که حاشیه ای به نظر می رسد، تأکید می کند که یکی از بزرگترین کشف های میانرودان، در کنار اختراع چرخ، طاق و تقویم، توانایی آنها در ساختن مصالح ساختمانی از راه آمیختن گل رُس با کاه، خشک کردن آن در آفتاب و قالب زدن آن به صورت آجر بود. این امر، ساختن بناهای بزرگ با ارتفاع های بیسابقه را سبب شد. از این فرایند، زیگورات ها ساخته شدند که بناهای چند طبقه و پله دار بودند با اهمیت مذهبی عمیق.

این برج ها که تا کنون دستکم بقایای ۳۰ تایی آنها کشف شده، کوه های مقدس ساخت دست انسان بودند؛ بناهایی که در آنها آسمان و زمین به وضوح با یکدیگر دیدار می کردند. نوشته های حک شده در بسیاری از این بناها که توسط باستان شناسان رمزگشایی شده اند، همانند توره به این ایده اشاره دارند که قلّه آنها سر به آسمان می سایید. بزرگترین آنها، یعنی زیوگورات بزرگ بابل که توره به آن اشاره دارد، ساختمانی با هفت طبقه، ۳۰۰ فیت ارتفاع و بنا شده بر قاعده ای به همین ابعاد بود (جزئیات بیشتر را می توان در کتاب "شناخت برشیت" اثر ناهوم سارنا یافت).

نه تنها داستان برج بابل از نظر تاریخی صحت دارد، بلکه با استفاده از انواع شگردهای ادبی مانند جابجایی حروف، بازی با واژه ها، کنایه ها و ایهام نوشته شده است. یکی از شاهکارترین این موارد، استفاده از دو کلیدواژه است: *n-v-l* به معنای آجر و *n-v-l* به معنای پریشان کردن که به جای یکدیگر به کار رفته اند. اینجا نیز مانند اغلب موارد در توره، شگردهای ادبی ارتباط نزدیکی با پیام معنایی توره دارند. در این داستان، پدیده اختراع مورد توجه است. نتیجه رفتارهای انسان ها اغلب، متضاد نیت آنها از آب درمی آید. سازندگان برج بابل می خواستند کل بشریت را در یک مکان متمرکز کنند (بیابید شهری بسازیم... تا در پهنه زمین پراکنده نشویم). نتیجه این که آنها پراکنده شدند ("از آنجا خداوند آنها را در پهنه زمین پراکنده ساخت"). آنها می خواستند برای خود "نامی بسازند"، چنین نیز کردند، اما نامی که برای خود ساختند 'بابل' بود که نماد ابدی پریشانی شد. [توضیح مترجم فارسی: این واژه در زبان های لاتین از جمله انگلیسی و فرانسه نیز با اقتباس از زبان عبری به صورت فعلی برای گفتن سخنان بیمعنا و پریشیده به کار می رود]. تکبر و غرور آنها به سبب یافتن فن آوری ساختن بناهایی با عظمت بیسابقه بود. آنها نفهمیدند که بزرگترین قدرت آفرینندگی در زبان نهفته است (این پیام در آیه آغازین سفر پیدایش در توره بیان می شود: "و خدا گفت... و پدید آمد"). آنها پروژه را نه به دلیل فنی، بلکه به سبب پریشان شدن زبان و ناتوانی در ارتباط گیری با یکدیگر رها کردند. آنچه برای توره مقدس است، نه قدرت، بلکه استفاده ای است که از قدرت می کنیم و این امر ارتباط تنگاتنگ با زبان دارد. زبان واسطه ای است که با کمک آن ایده ها را بیان می کنیم، امکان های تخیلی را می سازیم، و دیگران را به تحقق آنها فرامی خوانیم. سخن مقدم است بر گنش و کار.

پس گناه سازندگان برج بابل چه بود؟ روایت به این پرسش نیز با انواع افعال دوپهلوی پاسخ می دهد. اولین شگرد در عبارتی نهفته که داستان با آن آغاز و پایان می یابد: *kol ha-aretz* "تمامی زمین". روایت این گونه آغاز می شود: "و تمامی زمین یک زبان داشت" و این گونه پایان می یابد: "از آنجا خداوند آنها را در تمامی زمین پراکنده

ساخت". عبارت *kol ha-aretz* در ۹ آیه، ۵ بار تکرار می شود: تکرارهای سه تایی، پنج تایی و به ویژه هفت تایی در یک متن توراه نشانگر بن مایه ای کلیدی است). این شگرد بیانی بسیار اهمیت دارد.

دومی، واحدهای آوایی زبان است. مثلاً واحد sh-m چه به صورت sham به معنای آنجا یا shem به معنای نام. این واحد آوایی هفت بار در متن این داستان تکرار می شود. به روشنی این واحد آوایی با واژه شامیم یا آسمان در ارتباط است، یعنی همان مکانی که سازندگان برج می خواستند به آن دست یابند. پس عناصر معنایی داستان، روشن هستند: آسمان و زمین. اما به چه صورت؟ برای فهم این موضوع باید بازگردیم به فصل آغازین سفر برشیت و توصیف آن از آفرینش.

دو واژه در آن روایت، تعیین کننده هستند. نخست، واژه طوو به معنای نیکو که هفت بار تکرار می شود. خدا می گوید "نور باشد" و نور خلق می شود و خدا می بیند که نیکو است. در باب اول برشیت، آفرینش در درجه نخست نه به قدرت خدا، بلکه بر خوبی خدا و نیکویی دنیای که می آفریند، تمرکز دارد. از نظر تاریخی، این بیانی خارق العاده است. زیرا بیشتر فرهنگ های باستان، دنیا را مکانی خطرناک و تهدیدگر می دانستند؛ جایی پر از خطر، بلاها، قحطی و سیل. هیچ معنایی ناظر بر این بلایا وجود نداشت. دنیا حاصل برخورد نیروهایی بود که به صورت برخورد خدایان، شخصی سازی می شد. دین یا تلاشی بود برای بیان قدرت انسان بر عناصر طبیعت از راه جادو و اسطوره، یا گریزی اسطوره ای از دنیا به خلوت نیروانای روح. [توضیح مترجم فارسی: نیروانا در دیدگاه بودایی رسیدن به حالتی است که در آن فرد، دیگر هیچ میل و خواسته ای ندارد، و در نتیجه رنجی به او نمی رسد. یهودیت در پاسخ به رنج های دنیا به راه متفاوتی می رود]. یهودیت برعکس، این ایده شگفت انگیز را بیان کرد که دنیا نیکو است. دنیا را می توان شناخت. دنیا محصول برخورد کور و اتفاقی جهش های بیولوژیک نیست، بلکه ساخته یک اراده یگانه است. همین یک دیدگاه کافی بود تا یهودیت را امیدوارترین دین دنیا بکند.

یک کلیدواژه دیگر هم هست، ریشه عبری b-d-l به معنای جدا و متمایز ساختن و تفکیک. این ریشه پنج بار در باب اول برشیت تکرار می شود. نیکویی دنیا به سبب نظم، حدود مشخص و تمایزها در آن است. خدا قلمروهای گوناگون را از یکدیگر متمایز می کند (روز اول تاریکی و روشنایی را جدایی کند؛ روز دوم، آب های بالا و پایین را؛ روز سوم، خشکی و دریا را. و هر یک را با شکل های گوناگون حیات پر می کند. روز چهارم، خورشید و ماه را؛ روز پنجم پرندگان و ماهی ها را؛ روز ششم، جانوران خشکی و انسان ها را. این ایده تفکیک به حدی در یهودیت اهمیت

دارد که ما مراسمی به نام هودالا یا تفکیک داریم برای پایان شبات و شروع چرخه شش روزه آفرینش: برقراری تمایزها، بیان و اهمیت دادن به آنها.

این نیز برای جهان بینی یهودیت، جنبه اساسی دارد. خوبی همان نظم است؛ بدی، همان بی نظمی و آشوب: یعنی زمانی که یک فرد، یک عمل یا یک موجودیت در جایگاه اشتباه قرار می گیرد. واژه *chet* یا خطا و گناه از فعلی می آید به معنای "گم کردن هدف". واژه *averah* یا سرپیچی به معنای گذشتن از یک مرز و ورود به قلمروی ممنوع است. بسیاری از خوکیم یا احکام یهودیت برای احترام گذاشتن به نظم ذاتی جهان وضع شده اند – مانند نیامیختن شیر (حیات) با گوشت (مرگ)، پشم (محصولی حیوانی) با کتان (محصولی گیاهی) یا کاشتن بذرها در متفاوت در یک زمین.

آفرینش به صورت برخاستن تدریجی نظم از دل آشوب توصیف می شود. همان گونه که فیزیکدان، جرالدر شرودر می گوید (در کتاب 'برشیت و بیگ بنگ') این امر در واژه های *erev* و *boker* نهفته است: "و شب بود و صبح بود". *Erev* در عبری به معنای مخلوط جدانشدنی مواد است. *boker* از ریشه ای می آید به معنای "تأمل، تماشا و جستجوی روشنی". بسیاری از کارهای اخیر در زمینه های فیزیک، زیست شناسی و کیهان شناسی به این کشف استناد کرده اند که تولد ستارگان، سیاره ها و حیات در فرایندهای تدریجی در سیستم های نظم یابنده و خلاف جهت امواج بی نظمی اتفاق افتاده اند.

یک جهان نظام مند، جهانی است که آرامش می یابد و در آن هر شکل از هستی خواه بیجان و جاندار، جانوری و انسانی، جایگاه خاص خود را دارد. خشونت، بیعدالتی و جنگ، شکل های بی نظمی هستند – یعنی شکست در حرمت گذاشتن به کرامت تک تک شکل های حیات یا در مورد انسان که زندگی هر نفر برای خودش یک دنیا است. وضعیت دنیا پیش از توفان نوح این چنین بود: "همه موجودات به فساد در زمین مشغول بودند".

این یک ایده انتزاعی نیست. دنیای اسطوره که یهودیت علیه آن اعتراض جدی دارد، دنیایی بود که در آن مرزها رعایت نمی شدند. انسان هایی بودند مانندخدایان و خدایانی بودند شبیه انسان ها. موجودات مخلوط و عجیبی وجود داشتند: فینیکس ها که نیمه انسان و نیمه حیوان بودند. خلسه مذهبی اغلب همراه بود با مراسمی که مرزها را به شکل های گوناگون در هم می شکست. از دید یهودیت، این بت پرستی بوده که هیچ گاه از نظر اخلاقی خنثی نیست. خدا نظم را خلق می کند؛ انسان آشوب را می آفریند و در نتیجه و ناگزیر، ویرانگری را.

اساسی ترین مرز در جمله اول توراه بیان می شود: مرز میان آسمان و زمین. هیچ گاه به غیر از ادیان و فرهنگ های تأثیر گرفته از یهودیت، خدا تا این حد استعلایی فهم نشده است. خدا را با هیچ چیزی که در زمین یافت می شود، نمی توان همسان دانست. به قول مزامیر، "آسمان ها، آسمان های خدا هستند، اما خدا زمین را به انسان داده است." این تفکیک هستی شناختی، نقشی اساسی دارد. خدا خدا است و بشریت، مجموع انسان ها. هیچ مرزی میان آنها تار و مخدوش نیست.

همین بود گناه سازندگان برج. خواست آنها برای دستیابی به آسمان خنده دار بود و به واقع توراه از آن یک مضحکه می سازد. گمان می کردند که بنای آنها با سیصد فیت ارتفاع به آسمان دست یافته بود. اما خدا "پایین آمد" که آنرا بنگرد (معمولاً چیزی که در توراه دیدن آن خدا را به خنده می اندازد، ادعاهای انسان ها است وقتی خود را خدا می پندارند). اما این بدتر از خنده دار بود. نترئو (ربی نفتالی زوی یهودا برلین ۱۸۱۷-۱۸۹۳) که در زمان روسیه تزاری می نوشت و به گونه ای نبوت آمیز بدترین افراط های کمونیست ها را پیش بینی کرد، بابل را نخستین نمونه توتالیتیزم در دنیا دانست که می خواهد توده ها را یکسان سازی و هرگونه آزادی بیان را سرکوب کند؛ همین معنای عبارت توراه که: "تمامی زمین یک زبان داشت و به یک گونه سخن می گفت". سازندگان برج بابل که سرمست قدرت فن آوری خود شده بودند، مانند خدایان شده و اینک می خواستند جهان شهر خود و دنیایی آفریده توسط انسان را بسازند. آنها که به زمین رضایت نمی دادند، می خواستند جایگاهی در آسمان بسازند. این خطایی است که بسیاری از تمدن ها مرتکب شده اند و نتیجه اش، فاجعه بوده است.

در دنیای مدرن، تکرار برج بابل مترادف با نام نیچه (۱۸۴۴-۱۸۹۰) است. او در ده سال آخر زندگی خود به معنای بالینی، دیوانه بود، اما اندکی پیش از سقوط در سراشیب جنون، کابوسی دید که آنرا این گونه توصیف کرد:

آیا درباره آن مرد دیوانه شنیده اید که فانوسی در روشنایی روز به دست گرفته بود و در کوی و برزن می دوید و مدام فریاد می زد: "در جستجوی خدا هستم!... خدا کجاست؟ او فریاد زد: "باید به شما بگویم. ما او را کشته ایم، شما و من. همه ما قاتلان او هستیم... خدا مرده است. خدا مرده می ماند. و ما او را کشته ایم. چگونه ما قاتل ترین جانیان خود را تسلی دهیم؟ آنچه مقدس ترین و نیرومندترین در دنیا بود با چاقوهای ما به خون نشست. چه کسی این خون را از ما می شوید؟ ... آیا شدت این عمل بیش از حد برای ما شدید نیست؟ آیا ما نباید خودمان خدایان بشویم تا لایق آن عمل به شما برویم؟

به قول ژرژ استاینر در کتاب 'قصر ریش آبی' میان نیچه و هولاکاست کمتر از یک سوم قرن فاصله بود؛ یعنی میان تصویر او از کشتن خدا و قصد قتل عمد و سیستماتیک "قوم خدا". هیتلر وجدان را یک "اختراع یهودی" می نامید. [توضیح مترجم فارسی: ژرژ استاینر فیلسوف فرانسوی - یهودی قرن بیستم است.]

وقتی انسان ها می کوشند چیزی بیش از انسان بشوند، به سرعت به چیزی کمتر از انسان تبدیل می شوند. به قول گُرد اکتون، حتی دولتشهر بزرگ آتن که سقراط، افلاتون و ارسطو را پدید آورد، زمانی خود را ویران ساخت؛ وقتی "به قدرت نامحدودی دست یافت که وجدان را خاموش، قلب را سنگ و فهم شاهان مستبد را پریشان کرد، به اخلاق زدایی انجامید." از دید او آنچه در آتن به خطا رفت، این باور بود که: "هیچ قانونی فراتر از قانون دولت نیست و قانونگذار از قانون بالاتر است."

تنها زمانی خدا، خدا می ماند که انسان هم انسان بماند. یعنی تفکیک آسمان از زمین و زمین را به فرمان آسمان به نظم در آوردن. بدون این چیزی باقی نمی ماند که جلوی بشر را در قربانی کردن افراد بسیار به نفع اندک شماری از آدم ها یا بالعکس بگیرد. تنها احترام به آفرینش می تواند انسان ها را از نابود کردن یکدیگر بازدارد. فروتنی در پیشگاه نظم الهی آخرین و بهترین ضمانت ما برای جلوگیری از تکبر بشر برای دستیابی به قدرت نامحدود و توانایی، بدون داشتن حق آن است. بابل نخستین تمدن، اما متأسفانه نه آخرین تمدنی بود که با رؤیای آرمانشهر آغاز کرد و به کابوسی جهنمی رسید. دنیای نیکو دنیای است که در آن هودالا یا تفکیک میان مرزها و محدوده ها انجام می شود. کسانی که از مرزها سرپیچی می کنند و محدوده ها را زیر پا می گذارند، برای خود نامی می سازند، اما آن نام بابل است، یعنی آشوب و پریشیدگی و از دست دادن نظم که پیش شرط هم طبیعت (دنیایی که خدا می آفریند) و هم فرهنگ (دنیای که ما می آفرینیم) است.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیرین دخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org f t @ @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved